

دکتر منشور وارسته: رونمایی از چهره حقیقی خمینی در دوران انقلاب 57



زوبند و معامله محرمانه و کاملاً سری خمینی با دولت آمریکا و متحدینش که در پس پرده تزویر منجر به برقراری استبداد دینی در ایران شد، مصداق بارزی از عملکرد دماغوژی و ماکیاولیستی این آخوند شیاد بود.

واژه دماغوژی: این واژه از زبان فرانسه به فارسی وارد شده است. در فرهنگ سیاسی جدید، دماغوژی به معنای عوام فریبی و مردم فریبی به کار می رود، یعنی بهره گیری نادرست از احساسات و تعصب های عامه مردم از طریق دادن مواعید و شعارهای فریبنده و دروغین. فرد «دماغوگ» با تحریف حقایق سعی می کند مردم را به سوی خود بکشد و موافقت و تحسین و پشتیبانی آنان را جلب کند. از این رو «دماغوگ» در زبان سیاسی جدید، هم ردیف با «عوام فریب» و «مردم فریب» است.

نظریه ماکیاولیسم: نیکولو ماکیاولی که بنیاد این نظریه را بر روش و هدف در سیاست قرار داده، در کتاب خود، شهریار، هدف عمل سیاسی را دستیابی به قدرت می داند و بنابراین، آن را محدود به هیچ حکم اخلاقی ندانسته و در نتیجه به کار بردن هر وسیله ای را در سیاست برای پیشبرد اهداف، مجاز می شمارد و بدین گونه سیاست را به کلی از اخلاق جدا می داند. ماکیاولیسم مذهبی در واقع انحراف در شیوه حکومت و تمایل حکومتداران به معیارهای ابزارگرایانه دینی است. از مصادیق این مورد، تن دادن به اصالت منافع و تبلیغات سوء در انتخابات و شعارهای آن است. در این شیوه، سیاست در حکومت مذهبی به خودی خود هدف می شود و اخلاق و دین، حول مدار منافع سیاسی می چرخد. اخلاق و مذهب تابع سیاست زمامدار است و اگر صلاح دید در حکومت از دین و اخلاق استفاده می کند. زمامدار خود به منزله قانون است (ولایت مطلقه فقیه)، و مردم باید از حاکم و زمامدار اطاعت کنند، اما خودش (ولی فقیه) از قانون مستثنی است و هر چه بخواهد می تواند انجام دهد.

خمینی هردوی این صفات را با خود داشت. با فریبکاری و استفاده ابزارگونه از مذهب اسلام در دوران جنگ سرد بر امواج خشم مردم ایران از استبداد شاهی، سوار شد و نظام استبداد دینی را در ایران بنیان نهاد. اکنون با گذشت بیش از 37 سال از انقلاب ضد سلطنتی 1357، شواهد و قرائن زیادی بدست آمده که بیانگر فریبکاری خمینی در اغوای کشورهای غربی بخصوص آمریکا برای جلب نظر و حمایت از او در این ایام بوده است. با توجه به اهمیت موضوع، این فرصت دست داد تا به زوایای پنهان در زوبندهای سیاسی خمینی با آمریکا در راستای کسب قدرت در مقطع انقلاب پرداخته شود.

در تاریخ حیات سیاسی ایران همواره مقاطعی بوده که به عنوان نقاط سرنوشت ساز از آن یاد می شود. بطور مثال، کودتای 28 مرداد علیه زنده یاد دولت دکتر مصدق که مسیر تاریخ را به سود نظام شاهنشاهی تغییر داد. بر این سیاق، رویدادهایی که منجر به سرقت رهبری قیام توده ها علیه نظام دیکتاتوری شاه گردید و راه را برای حاکمیت فقها در ایران هموار نمود، آثار و تبعات بلند مدتی در تاریخ معاصر ایران و منطقه برجای گذاشت که تا امروز شاهد تأثیرات آن هستیم. خمینی که به همراه ابواب جمعی اش از عراق به فرانسه رفته بود، از 13 مهر تا 12 بهمن 1357 (4 اکتبر 1978 تا 1 فوریه 1979)، در شهرکی به نام «توفل لوشاتو» در جنوب پاریس اقامت گزید. در مدت این چهار ماه، آمریکا و متحدین اروپایی اش توانستند به کمک بنگاه خبر پراکنی بخش فارسی «بی بی سی»، ورود او به ایران بعد از 14 سال تبعید را به یک «حادثه تاریخی» مبدل سازند! اما آنچه از دید ملت ایران پنهان مانده ارتباط مخفی خمینی با آمریکا و غرب بود که بیانگر فریبکاری و مظلوم نمایی او در استراتژی اش برای کسب قدرت بود. در واقع امر، مبارزه را نیروهای پیشرو و انقلابی و در پی آن مردم به ستوه آمده برای کسب آزادی انجام دادند، اما خمینی با دجالیت و با دادن وعده های مورد قبول دولت آمریکا از حمایت غرب برخوردار و بر موج انقلاب سوار شد. تاریخ 37 سال گذشته ایران به وضوح نشان می دهد که این بازیگری سیاسی، برای تحقق رژیم ولایت مطلقه ی فقیه، هزینه های فاجعه باری برای کشورمان دربرداشته که هنوز ادامه دارد.

ریشه دیدارهای پنهانی نمایندگان روسای جمهوری آمریکا با رژیم مالاها به آغاز انقلاب 1357، بر می گردد. یعنی زمانی که خمینی در نوفل لوشاتو در فرانسه اقامت گزید. اوج گیری مطالبات مردم ایران از دیکتاتوری شاه، غرب و به ویژه آمریکا را بر آن داشت تا به جستجوی آلترناتیو دلخواهش برای سلطنت پهلوی برآید. از الزامات جنگ سرد، رقابت میان آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بود و با توجه به موقعیت استراتژیک ایران در ژئوپولیتیک منطقه، آمریکا نگران قرار گرفتن ایران در حوزه نفوذ شوروی بود. بر این مبنی دولت آمریکا از به قدرت رسیدن نیروهای مترقی و چپ، چه مذهبی و غیر مذهبی، چه وابسته به بلوک شوروی و چه مستقل، در وحشت بود. برای مقابله با وضعیت پیش آمده از طرف پرزیدنت کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا، زیگنئیو برژینسکی مشاور امنیت ملی، نقش محوری در بررسی و عملیاتی کردن پرونده ایران را به عهده گرفت. برای پیشبرد این خطوط با استفاده از عناصر طیف میانه رو در اطراف خمینی وارد عمل شد. این نقش محوری در تهران به عهده ی مهندس بازرگان بود. انتصاب مهندس بازرگان به نخست وزیر ی دولت موقت پس از بازگشت خمینی به تهران، همسو با جلب اطمینان غرب و همچنین عوامل نظامی- امنیتی رژیم سلطنتی و در راستای توافقات انجام شده بود.

شایان ذکر است که آقای مسعود رجوی، در کتاب «استراتژی قیام و سرنوشتی» که در 1388 به چاپ رسید، در مورد گذشته خمینی می نویسد: « خمینی از سال 1346 تا سال 1350 فقط شش نامه خصوصی، دو پیام کوتاه و یک مصاحبه با نماینده الفتح در باره کمک به مجاهدان الفتح دارد و نسبت به تمام مسائلی که در این فاصله در ایران اتفاق افتاده، از اعدام عاملان ترور حسنعلی منصور، نخست وزیر شاه گرفته تا مراسم تاج گذاری و تظاهرات دانشجویان و شهادت جهان پهلوان تختی و تظاهرات دانشجویان در سال 1348، سکوت اتخاذ می کند. سکوت بریدگی و افول خمینی از 1344 تا 1356 دوازده سال به درازا کشید تا وقتی که کارتر در آمریکا روی کار آمد و فضای باز سیاسی را به رژیم [شاه] تحمیل کرد».

با توجه به موقعیت ژئواستراتژیک (جغرافیایی و سیاسی) ایران در منطقه خاورمیانه و همسایگی با اتحاد جماهیر شوروی، و به دلیل وابستگی رژیم شاه به آمریکا، هیچ تحولی در صحنه سیاسی ایران را نمی توان بطور مجرد بررسی نمود (تئوری لینکیج). در واقع هر تحولی متأثر از موقعیت ژئوپولیتیک ایران و جایگاه بین المللی آن قابل تبیین است. آمریکا و متحدینش (انگلیس، فرانسه و آلمان)، به این واقعیت رسیدند که رژیم شاه در آستانه سرنوشتی است، و بایستی بدنبال آلترناتیو مطلوبی برای آن بود. از این روی نقش خمینی به عنوان یک چهره مذهبی که در تبعید در نجف بسر می برد، برجسته می شود. هم زمان با اوج گیری مبارزات مردم برای حصول مطالباتشان و برقراری دموکراسی در ایران، به پیشنهاد دیوید راکفلر رئیس چیس مانهاتان بانک در نیویورک، «کمسیون سه جانبه» برای بررسی اوضاع و جستجوی راه حل تشکیل می شود. اعضای شرکت کننده در این کمسیون را حدود دویست تن از بزرگترین سرمایه داران و برجسته ترین کارشناسان و تئوریسین های نظام سرمایه داری آمریکا، اروپا و ژاپن تشکیل می دادند و به همین دلیل آنرا سه جانبه می نامند. کارتر نیز یکی از چهره هایی است که در این کمسیون شرکت می کند. تئوریسین اصلی این کمسیون زیگنئیو برژینسکی بود. او که لهستانی الاصل است، کارشناس مسائل بلوک شرق (بویژه شوروی) و درضمن مشاور وقت امنیت ملی آمریکا بود. وی از طراحان اصلی «کمسیون سه جانبه، که در رأس آن دیوید راکفلر قرار داشت و کارتر نیز عضویت آن را داشت»، محسوب می شود. (1) برژینسکی که از طرفی نیز عضو گروه بیلدبرگ (که در سال 1954، به منظور توسعه روابط آمریکا با اروپا توسط عده ای از شخصیت های انگلوفیل یا دوستان انگلیس در هلند شکل گرفت) است، با مطرح کردن تز کمربند سبز، بر این عقیده بود که محاصره ایدئولوژیک شوروی توسط اسلام گرایان، به دلیل جمعیت عظیم مسلمان در نواحی جنوبی آن، موجب بی ثباتی دولت مرکزی اتحاد جماهیر شوروی می شود. (2) برژینسکی در جمع بندی تز خود، به این نتیجه می رسد که « کاری که ایالات متحده می تواند بکند، کوشش برای انداختن تحول از مسیر آشوب و هرج و مرج، به مسیر انتقال منظم است. » البته تز کمربند سبز برژینسکی اقتباسی بود از نظریه پرفسور انگلیسی تبار و اسلام شناس، برنارد لوئیز، که تئوری «بالکانیزه کردن» مسلمانان و دیگر اقلیتهای قومی چون کرد، ترکمن، آذری، ارمنی و غیره در منطقه جنوب غربی آسیا (در حیطه جغرافیایی شوروی که آسیای میانه نیز می نامند) را، به منظور تضعیف حکومت اتحاد جماهیر شوروی مطرح نموده بود. بر اساس این نظریه «کمربند سبز»، بهترین راه برای جلوگیری از نفوذ و گسترش کمونیسم در منطقه خاورمیانه، ایجاد حرکت های بنیادگرایانه اسلامی و خصوصا ایجاد حکومت های تئوکراتیک مسلمان و گذاشتن آنها بجای رژیم های دیکتاتوری غیر دینی بود. در اواخر دهه هفتاد میلادی این حرکات در ایران، پاکستان، افغانستان و ترکیه نمود بیشتری یافت. طبق نظریه کمربند سبز در نهایت نفوذ کمونیسم مهار میشد. بر اساس این نظریه، به دلیل وجود و موقعیت خمینی، ایران در مرکزیت این هلال دینی، در خاورمیانه و سراسر کشورهای کرانه اقیانوس هند قرار می گیرد. ضمنا خویست گفته شود که به اعتقاد برژینسکی، در آن زمان هلالی از بحران سراسر کشورهای سواحل اقیانوس هند را در بر گرفته است. این کشورها با ساختار شکننده سیاسی اجتماعی در منطقه ای دارای اهمیت حیاتی برای منافع ایالات متحده قرار گرفته اند و عمدتا در معرض فرو پاشی قرار دارند. موضوع ایران از همان آغاز ریاست جمهوری کارتر در دستور کار قرار گرفت. به تاریخ 17 فوریه (1977)، پرزیدنت کارتر دستور العملی امضاء کرد تا مواضع نظامی آمریکا و تهدیدات شوروی و رقابتهای این دو ابر قدرت در پهنه جهانی، مرور و بازبینی شود که در چه مداری است. بر اساس این فرمان کارتر رئیس جمهور که (پی. آر. ام- 10)، نام گذاری گردید، برژینسکی از دکتر ساموئل هانتینگتون متخصص هاروارد (بعدها کتاب معروف بر خورد

تمدنها را نوشت)، که به تازگی عضو شورای امنیت ملی آمریکا شده بود خواست که به بررسی موضوع بپردازد. دکتر هانتینگتون با کمک ویلیام اُدم، در گزارش خود که در پاسخ به سوال پایه ای، در چه نقطه از جهان احتمال دارد که رقابت آمریکا و شوروی به درگیری منجر شود؟، تحقیق نموده و چنین نتیجه گیری کردند که فقط یک نقطه حساس وجود دارد که پتانسیل درگیری نظامی در مورد آن زیاد است، و آن ایران است. بالطبع منطقه خلیج فارس نیز به لحاظ استراتژیک در وضعیت بسیار مستعدی برای درگیری نظامی قرار دارد. این تحلیل باعث شد که به پیشنهاد برژینسکی، در زمان ریاست جمهوری کارتر، نیروی انتقال سریع توسط آمریکا تأسیس گردید. بر اساس تحلیل هانتینگتون و اُدم، موقعیت شاه رو به نزول بود و ایران در چشم انداز با بحران بی ثباتی مواجه بود. در اوایل ماه دسامبر 1978 یکی از دیپلماتهای معروف آمریکایی برای کمک به تئوریهایی که جهت آینده ایران در دست مطالعه بود، به گروه دیپلماتهای کاخ سفید افزوده شد. این شخص جرج بال، نماینده سابق آمریکا در سازمان ملل متحد و سفیر سابق آمریکا در شوروی بود. وی در ضمن عضو گروه بیلدبرگ و از همکاران دیوید راکفلر در کمیسیون سه جانبه محسوب می شد. وارنر مایکل بلومینتال وزیر خزانه داری آمریکا، به کارتر پیشنهاد کرد که جورج بال اوضاع و احوال ایران را مورد بررسی قرار دهد و طرحی برای آینده ایران تهیه و ارائه کند. به دنبال سفر بلومینتال، رابرت بُوی از کارمندان ارشد سازمان جاسوسی سیا و رابرت برد، سناتور دموکرات و رهبر اکثریت سنای آمریکا و جرج بال هم به تهران سفر کردند. جورج بال، زیر نظر برژینسکی در شورای امنیت ملی، بزودی بعد از سفر به ایران پیشنهادهای خود را به کارتر ارائه کرد، که عبارت بودند از:

الف: شاه باید از قدرت ساقط شود و تا زمانی که فرزند شاه به سن قانونی نرسیده، یک حکومت موقت، بر پایه قانون اساسی سال 1906، زیر نظر یک شورای سلطنت از سیاستمداران خوشنام ایران، کشور را اداره کند.

ب: کودتایی شکل گیرد.

ج: یک نظام اسلامی در ایران برقرار شود.

جورج بال سناریوی حمایت از برقراری یک نظام اسلامی در ایران را با توجه به محبوبیت خمینی در جامعه ایران به دولت آمریکا پیشنهاد می کند و اینکه بایستی با خمینی کانال ارتباطی برقرار شود. جای تعجب نیست که پیشنهاد سوم جورج بال با طرح کمر بند سبز برژینسکی همخوانی می نماید و رضایت کارتر را نیز جلب می کند. فصل مشترک اهداف خمینی با آمریکا، جلوگیری از گسترش نفوذ نیروهای انقلابی و چپ (توده ای ها، فدائیان خلق و سازمان مجاهدین خلق) بود. این در خدمت استراتژی «کمر بند سبز» و بستن راه نفوذ اتحاد شوروی در منطقه بود. بایستی تأکید کرد که در آن زمان، آمریکا استراتژی ایجاد کمر بند سبز به منظور جلوگیری از نفوذ نیروهای چپ گرای وابسته به اتحاد شوروی (توده در ایران) و بلوک شرق در خاورمیانه و سرانجام برتری در جنگ سرد را نیز در دستور کار داشت. در پی آن سران چهار قدرت بزرگ غربی در روزهای پنجم و ششم ژانویه ۱۹۷۹ (۱۵ و ۱۶ دی ۱۳۵۷) در گوادلوپ (یکی از مناطق تحت الحمایه فرانسه در کارائیب شرقی) گرد هم آمدند تا برخی از مهمترین مسائل راهبردی جهان را مورد بررسی و تبادل نظر قرار دهند. پیش از حضور سران قدرت های جهان در گوادلوپ، مطالعات کارشناسی انجام و پایان یافته و طبعاً سران با آگاهی و آمادگی لازم در این گردهم آیی شرکت کرده بودند. والرئیس کار دستن، رئیس جمهور فرانسه به عنوان میزبان، از جیمز کالاهان، نخست وزیر بریتانیا که مسن تر از بقیه مهمانان بود، درخواست می کند که درباره تحلیل وضعیت ایران ابراز نظر کند. نخست وزیر بریتانیا سخنانش را چنین آغاز می کند: «شاه از دست رفته و دیگر قادر به کنترل اوضاع نیست. راحل واقعی برای جانشینی او هم وجود ندارد. مردان سیاسی که در میدان مانده اند توانایی های محدودی دارند. به علاوه بیشتر آن ها با رژیم ارتباطاتی داشته اند و آلوده به مسائل و مشکلات این رژیم هستند. آیا ارتش می تواند در این میان یک نقش انتقالی ایفا کند؟ ارتش فاقد تجربه سیاسی است و فرماندهان آن هم به شاه وفادارند» (کالاهان، به نقل از: رئیس کار دستن، ۱۳۶۲: ۱۰۱). هلموت اشمیت، صدراعظم آلمان غربی با این سخنان کمابیش موافق بوده است. او در این کنفرانس موضع گیری خاص و مستقلی نداشت و طبق اظهارات حاضران، بیشتر با فرانسه همسو بوده و در اظهارات خود، او هم همانند فرانسه متکی به گزارش های میشل پونیاتوسکی بوده، هر چند که نگران سرمایه گذاری های کلان آلمان غربی در ایران و وضعیت آن در رژیم آینده بود. در مجموع، اشمیت بیش از سایر همپیمانان نگران منافع اقتصادی کشورش در ایران بود تا مسائل سیاسی، ولی در جمع بندی نهایی، اعتقادی به باقی ماندن شاه در کشور نداشت. اما رئیس کار دستن تحت تأثیر اظهارات شاه به میشل پونیاتوسکی، فرستاده ویژه کاخ الیزه به تهران، به تحلیل های محمدرضا شاه پهلوی توجه بیشتری نشان داد و با بررسی اوضاع سیاسی و عواقب بین المللی آن چنین گفت: «اگر شاه در ایران بماند و بیش از این در برابر انقلاب مقاومت کند، ایران با جنگ داخلی روبرو خواهد شد و ممکن است این وضع به بهره برداری کمونیست ها و مداخله شوروی بیانجامد... خطر سقوط شاه و احتمال مداخله شوروی، مهمترین عللی هستند که باید دولت های غربی در جلوگیری از وقوع آن ها بکوشند. شاه از من تقاضا کرده است برای کاستن از فشار شوروی، به طور مشترک اقدام کنیم. به نظر من لازم است از طرف سران به شوروی هشدار داده شود، تا شوروی ها بدانند که این سران مستقیماً درگیر و نگران اوضاع هستند. باید از شاه پشتیبانی شود، زیرا با وجود اینکه او تنها ضعیف شده، ولی دید واقع بینانه ای به مسائل دارد و تنها نیرویی است که در برابر جریان مذهبی، ارتش را در اختیار دارد. از طرف دیگر این امکان وجود دارد که مشکلات فزاینده اقتصادی، در سطح طبقه متوسط که تعداد آن ها در تهران زیاد است و از نفوذ قابل توجهی هم برخوردارند، تغییراتی به وجود آورد و ابتکار سیاسی آن ها را در آینده ممکن سازد» (مهدوی، ۱۳۷۷: ۴۹۵-۴۹۴). در واقع اروپایی ها، به سرعت نسبت به رفتن شاه مطمئن شده و در مجموع با توجه به شرایط انقلابی در ایران، نظری ناگزیر موافق با رفتن شاه دارند، اما آمریکایی ها با رویکردی متفاوت از اروپائیان به ایران می نگریند. با این حال «جیمی کارتر به عنوان

آخرین سخنران در سخنانی مهم و سرنوشت‌ساز گفت: «اوضاع ایران به کلی تغییر کرده است. شاه دیگر قادر به ماندن و ادامه حکومت نیست. زیرا مردم ایران به هیچ روی خواهان او نیستند. به علاوه دولت یا دولتمردان وجیه المله دیگری برجای نمانده تا حاضر به همیاری و همکاری با او باشند» (کارتز، به نقل از: ژیسکارستن، ۱۳۶۲: ۱۰۱). کارتز که آگاهی چندانی از اوضاع خاورمیانه نداشت و گاه با اعتماد کافی نکردن به مشاور عالی امنیت ملی آمریکا، برژینسکی، اشتباه‌های عمده‌ای را در نظر و عمل مرتکب می‌شد، بعدها در خاطرات خود نوشت که در میان رهبران چهار کشور قدرتمند بلوک غرب که در گوادلوپ شرکت کرده بودند، «حمایت چندانی برای شاه وجود نداشت» و «همه سران چهار کشور متفق‌القول بودند که شاه باید در اسرع وقت از ایران خارج شود».

مایک ایوانس ژورنالیست جنجالی آمریکایی در کتاب خود «جیمی کارتز»، که در سال 2009 در آمریکا به چاپ رسید، مدعی است که در پی گزارش جورج بال، کانال ارتباطی از طریق ابراهیم یزدی برقرار گردید... (3)

ویلیام انگدال محقق و کارشناس آلمانی در کتاب خود «یک قرن جنگ»، مدعی است که در پی نا آرامی های ایران، طرح «کودتای خمینی» توسط جورج بال و برژینسکی با اطلاع و همکاری دولت بریتانیا شکل می‌گیرد. (4) طبق نوشته فصلنامه واشنگتن کوارترلی، در بهار 1980 هنگامی که خمینی در ویلایی در نوفل لوشاتو در حومه پاریس مستقر شد، سازمان سیا در مقابل محل اقامت خمینی خانه ای اجاره کرد و کارکنان سفارت آمریکا در تهران در آن مستقر شدند. خمینی به دلیل ماهیت ارتجاعی و ضد ترقی خواهی، توانست با اطمینان دادن به آمریکا و غرب و توافق با آن ها، اهداف شوم خود را با موج سواری بر خشم توده های به پا خاسته علیه دیکتاتوری سلطنتی پی گیری نماید.

از طرفی دکتر جان کلمن، از مقامات سابق سرویس اطلاعاتی انگلیس، فرا تر رفته و در کتاب خود بنام «کمیته 300»، که در سال 1992 به چاپ رسید، مدعی است که خمینی با این هدف به قدرت رسید که بنیادگرایی را در منطقه اشاعه دهد. کاری که در جهت مقابله با اتحاد جماهیر شوروی نیز قرار می گرفت.

هم زمان بخش فارسی رادیو بی بی سی با تمام امکانات به تبلیغ چهره خمینی روی آورد. این هجمه سیاسی و تبلیغاتی بخش فارسی بی بی سی در تاریخ حیات این رسانه وابسته به وزارت خارجه انگلستان امری بی سابقه بود. نوشتار حاضر گنجایش بررسی هدفهای سیاسی و اقتصادی دولت فخمیه انگلستان را در ایران و منطقه در امداد رسانی به آخوندها را ندارد، ولی همینقدر کافی است اشاره شود که دولت انگلستان، در تمام طول دو قرن اخیر در تاریخ ایران، برای تحقق برنامه های استعماری اش پیوسته ملایان شیعه را بعنوان دوستانی صمیمی و مورد اعتماد در کنار خود داشته و همیشه آنها را آلت و وسیله پیشبرد اهداف سیاسی اش قرار داده است. آنچه که محمود محمود، در تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، در باره پرداخت مقرری مرتب به آخوندها نوشته، تنها نمونه ناچیزی از استفاده سیاست دولت انگلیس از آخوندها می باشد. نیاز به توضیح نیست که در انقلاب مشروطه ارتباط تنگاتنگ آخوندها با دولت انگلیس و نقش خیانت بار آخوند کاشانی در همکاری با سرویسهای اطلاعاتی انگلیس و ایالات متحده آمریکا علیه دولت ملی مصدق قفید، و بالاخره همکاری نزدیک دولت وقت انگلیس در قرار دادن نام مقاومت در لیست تروریستی به منظور کسب رضایت آخوندها، و ضدیت بیمارگونه این رسانه علیه مقاومت سازمانیافته مردم ایران، از مصادیق بارز روابط نزدیک استعمار و ارتجاع می باشد.

با اوج گیری تظاهرات مردم علیه دیکتاتوری شاه، تلاشهای آمریکا جهت نزدیک شدن با جریان خمینی، از طریق سفارت آمریکا در پاریس، توسط وارن زیمرمن، کاردار سیاسی (دیپلمات وابسته به سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا- سیا)، با ابراهیم یزدی، که مشاور خمینی بود، آغاز گردید. بنا بر اسنادی که به تازگی در آمریکا از وضعیت طبقه بندی خارج شده است، خمینی چند روز پیش از آنکه از نوفل لوشاتو به تهران برگردد - در روز ۲۷ ژانویه ۱۹۷۹ (هفتم بهمن ۱۳۵۷) - به دولت کارتز پیام شخصی محرمانه‌ای می‌فرستد که در آن به طور تلویحی دست دوستی و همکاری به سوی کارتز دراز می‌کند. آمریکا در روزهای بحرانی انقلاب عمدتاً از دو کانال با اردوی خمینی در تماس مستقیم بود: در تهران از طریق آخوند محمد بهشتی و مهدی بازرگان و در فرانسه از طریق دکتر ابراهیم یزدی، دستیار خمینی (که سال‌ها در تگزاس زندگی کرده و از طریق دوستانی چون پروفیسور در روابط بین الملل، ریچارد کاتم؛ کارشناس مسائل ایران و عضو سازمان سیا، با وزارت امور خارجه آمریکا در تماس بوده).

در اسناد منتشر شده از ارتباط محرمانه‌ای که واشنگتن با آیت الله خمینی در فرانسه برقرار کرده بود با نام کانال یزدی-زیمرمن یاد شده است. وارن زیمرمن از دیپلمات‌های ارشد سفارت آمریکا در فرانسه بود و دست کم پنج بار در نوفل لوشاتو با ابراهیم یزدی دیدار کرد. این دو نفر، صبح‌ها در یک مهمانخانه کوچک که حدود یک کیلومتر از ویلای آیت الله خمینی فاصله داشت بی سر و صدا دیدار و تبادل نظر و پیام می‌کردند. (پیام محرمانه آیت‌الله خمینی به کارتز - کامبیز فتاحی- بی بی سی، 4 نوامبر 2015 - 13 آبان 1394).

به موازات آن نیز هنری پرشت از وزارت خارجه تلفنی با یزدی تماس داشت. تا اینکه در 4 ژانویه 1979، ملاقات رسمی زیمرمن و یزدی در حومه پاریس صورت گرفت. آنها بعد از آن پنج بار دیگر نیز دیدار داشتند. موضوع اصلی که ذهن آمریکا را اشغال کرده بود، برنامه آینده خمینی در خصوص نیروهای مترقی انقلابی و کمونیستهای وابسته به مسکو (حزب توده) بود. یزدی این اطمینان را به آمریکا داد که نیروهای چپ یارای مقابله با قدرت مسلمانان در ایران را ندارند. (5)

بر اساس شواهد قابل اعتماد، خمینی در فاصله ۲۶ دی تا هفتم بهمن ماه ۱۳۵۷ دست‌کم پنج پیام از طریق وارن زیمرمن به عنوان نماینده‌ی دولت و رئیس‌جمهور آمریکا و با واسطه ابراهیم یزدی دریافت کرده و به آنها پاسخ داده است. یزدی که در دوران اقامت خمینی در نوفل لوشاتو فرانسه از نزدیکان و معتمدان او بود

و نقش مترجم و رابط با رسانه‌ها و سیاستمداران غربی را بر عهده داشت در جلد سوم خاطراتش که به همین دوران اختصاص دارد، گزارشی از پیام‌های رد و بدل شده میان خمینی و آمریکا ارائه کرده است. پیش از این پیام‌ها (در ۱۸ دی ۵۷) دو نفر به نمایندگی از جانب رئیس‌جمهور وقت فرانسه، ژیسکار دستن به دیدار خمینی آمدند و پیامی از جیمی کارتر را به او ارائه کردند. کارتر در این پیام اطمینان می‌دهد که رفتن شاه از ایران قطعی است و در عین حال نسبت به دخالت ارتش و کودتای نظامی هشدار می‌دهد و خواستار حفظ آرامش و جلوگیری از هرج و مرج در ایران شده است.

در پیام رئیس‌جمهور آمریکا تأکید شده که کارتر مایل است «این پیام کاملاً مخفی و محرمانه بماند» و یک «وسیله ارتباطی مستقیم با آیت‌الله امکان‌پذیر باشد». چنان‌که یزدی نوشته و شواهد نشان می‌دهد خمینی با این دو درخواست موافقت کرده است. خمینی در آن روزها درباره مسائلی چون خروج شاه از ایران و عدم همکاری با بختیار تقریباً همان پیام‌های خود به کارتر را در مصاحبه‌ها تکرار می‌کند، در عین حال لحن و موضع‌گیری او در برابر دولت آمریکا، قبل و پس از کسب قدرت کاملاً متفاوت است. جلد سوم کتاب «شصت سال صبوری و شگوری خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، ۱۱۱ روز در نوفل لوشاتو (۱۴ مهر تا ۱۲ بهمن ۱۳۵۷)» در دی ماه ۱۳۹۲ به صورت الکترونیک انتشار یافته است، نکات تازه ای را در زمینه مذاکرات پنهانی آمریکا و غرب با خمینی از طریق اطرافیان فاش می‌کند. یزدی که نماینده ی وقت خمینی در این مذاکرات پنهانی بود، پس از پیروزی انقلاب، نخستین وزیر خارجه ی رژیم خمینی در دولت موقت بود. به نقل از این کتاب، اولین دیدار یزدی و وارن زیمرمن دیپلمات مستقر در پاریس و فرستاده ی هارولد ساندرز، معاون وزارت امور خارجه ی آمریکا روز ۲۶ دی ماه ۵۷ (روز خروج شاه از ایران) در رستوران مسافرخانه نوفل لوشاتو انجام شد. پنجمین و آخرین دیدار در روز ۷ بهمن انجام شد- درست ۵ روز قبل از بازگشت خمینی به ایران. دیدار اول، پیام اول از طرف ساندرز توسط وارن زیمرمن ارسال شد.

در دیدارهایی که میان یزدی و زیمرمن در رستوران مسافرخانه‌ای نزدیک اقامت‌گاه خمینی در نوفل لوشاتو انجام شد، طرف آمریکایی که یکی از دیپلمات‌های ارشد سفارت آمریکا در فرانسه بود، متن پیام را کلمه به کلمه می‌خواند و یزدی ترجمه فارسی آن را یادداشت می‌کرد. «... دولت من معتقد است ضرورت اساسی دارد که نمایندگان صلاحیت‌دار آیت‌الله خمینی با رهبران نظامی ملاقات کنند که به یک تفاهم اساسی برسند... من به نمایندگی از جانب دولت من می‌گویم که تأکید کنم که این عمل بسیار اساسی بوده و ضرورتی فوری دارد. در این میان، دولت من امید و اصرار دارد که شما برنامه بازگشت به ایران را به تأخیر بیندازید تا زمانی که (مذاکرات تهران) نتیجتاً به یک تفاهم برسد. که امکان بازگشت آیت‌الله توأم با نظم و آرامش فراهم شود. سولیوان گزارش داده است که سعی و کوشش برای ترتیب ملاقات بین بهشتی و سران ارتشی نتیجه‌ای نداد است و از آقای خمینی درخواست می‌شود که این امر را توصیه کنند. دولت من همچنین امیدوار است که آیت‌الله از هرگونه عملی که منجر به سقوط بختیار می‌شود خودداری کنند...» (ص ۲۷۵ خاطرات؛ تاریخ ایرانی). در ادامه آمده است «... بنا به قضاوت دولت من، نظامی‌ها و مذهبی‌ها موضوعات مشابه زیادی دارند که نباید با تحریکات توده‌ای نادیده گرفته شوند و یا از بین بروند. علاوه بر این نظامی‌ها آماده هستند که با نمایندگان صلاحیت‌دار آیت‌الله ملاقات کنند. این نظامیان عبارتند از ژنرال قرمباغی و فرماندهان نیروهای سه‌گانه...» (ص ۲۷۴ و ۲۷۵ خاطرات؛ تاریخ ایرانی).

یزدی این پیام را به خمینی می‌رساند و پاسخ‌های او را یادداشت کرده و از طریق تلفن به نماینده وزارت خارجه آمریکا منتقل می‌کند. اظهار نظر دکتر یزدی در مورد نظر خمینی:

«... آقای خمینی با درگیری مسلحانه با ارتش موافق نبود و بر این باور بود که در صورت درگیری مسلحانه، گروه‌های سیاسی - نظامی، نظیر مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی ابتکار عمل را به دست خواهند گرفت...» (ص ۲۷۸ خاطرات؛ تاریخ ایرانی).

پاسخ خمینی به پیام اولیه ی کارتر: «همچنین به نظر ما، یک ائتلاف اعلام نشده‌ای بین ارتش و کمونیست‌ها دیده می‌شود تا این بهانه به دست ارتش داده شود. هدف هماهنگ کمونیست‌ها و ارتش لطمه به اعتبار جنبش اسلامی است.»

«... به شما توصیه می‌کنم که جلوی این خونریزی‌ها را بگیرید و نگذارید این خونریزی‌ها تحقق پیدا کند و ایران را به حال خود واگذارید. که اگر بکنید، نه گرایش کمونیستی خواهد داشت و نه سایر مکاتب انحرافی، نه تسلیم شرق و نه تسلیم غرب خواهد شد.» (ص ۲۷۱ خاطرات؛ تاریخ ایرانی). در واقع جواب صریح خمینی به آمریکا این بود که «شما از کودتا جلوگیری کنید.»

در فاصله دو پیام نخست، خمینی با درخواست آمریکا برای تماس با فرماندهان ارتش موافقت می‌کند و به اعضای شورای انقلاب اجازه می‌دهد با نظامیان دیدار و مذاکره کنند.

کمتر از یک ماه پیش از سقوط شاه، ظاهراً آمریکا تغییر ساختار سیاسی در ایران را پذیرفته اما درباره نحوه این تغییر و آینده ارتش نگرانی‌های جدی دارد. دولت آمریکا به خمینی پیام می‌دهد که «آمریکا می‌تواند کمک کند که مذاکرات لازم بین آقای خمینی و ارتش شروع شود. ما قویاً چنین مذاکره‌ای را حمایت می‌کنیم و آن را ضروری می‌دانیم. اما ما نمی‌توانیم احساس اعتماد را که برای یک مذاکره منظم لازم است به وجود بیاوریم. این (احساس اعتماد) تنها با یک رابطه مستقیم بین آیت‌الله و ارتش است که به وجود می‌آید. ما معتقدیم که چنین مذاکراتی فوریت دارد.» (ص ۲۸۰ و ۲۸۱ خاطرات؛ تاریخ ایرانی).

آمریکا در دومین پیام، چهار پرسش مشخص نیز درباره سرنوشت سرمایه‌گذارانی که این کشور در ایران، آینده فروش نفت به غرب، آینده روابط سیاسی و نظامی میان دو کشور، و روابط حکومت جدید با شوروی مطرح کرده است. خمینی در پاسخی که یک روز بعد به طرف آمریکایی منتقل شد، اطمینان داد که

فروش نفت به غرب و همکاری با کمپانیهای خارجی، از جمله آمریکاییها، ادامه خواهد داشت. تشکیل دولت آینده با مهندس مهدی بازرگان است و با "دوستی و احترام متقابل"، رابطه با آمریکا می تواند حفظ شود. خمینی اضافه کرد: در مورد برنامه سیاسی آینده برای مرحله انتقالی سه مرحله پیش بینی شده است: مرحله اول تأسیس شورای انقلاب، دوم معرفی دولت موقت، سوم تنظیم و تصویب قانون اساسی جدید که بعداً به موجب آن قانون اساسی عمل خواهیم کرد... خمینی در همین پیام با زیرکی از لحن شبه تهدید استفاده کرده و افزود: شما با حمایت از این دولت یا آن دولت و شلوغی ارتش باعث تعویق و در نتیجه رشد توده‌ای‌ها و باعث زحمت بیشتر ما هستید. کنار بروید و بگذارید خود ما کارهایمان را بکنیم. ارتش را هم وادار به سکوت و عدم دخالت بنمایید. کمونیست، یا توده‌ای کاری نمی‌تواند بکند. اما اگر وضع به همین ترتیب ادامه یابد، کاری نمی‌شود و توده‌ای‌ها رشد می‌کنند و باعث زحمت می‌شوند.» (ص ۲۸۳ و ۲۸۴؛ تاریخ ایرانی).

گویي خمینی به نوبه خود با ترسانیدن از لولوی حزب توده کوشش داشت تا امتیاز بیشتری از آمریکاییها کسب کند. اما ناگفته نگذاشت که: «فروش نفت به غرب کماکان ادامه خواهد یافت. ما خواستار اصلاح وضع اقتصادی کشورمان هستیم. کشور ما را خراب کرده‌اند. ما به درآمد نفت نیاز داریم. نمی‌خواهیم از گرسنگی بر سر چاه‌های نفت بمیریم؛ لذا نفت خود را به مشتریان آن می‌فروشیم. به قیمت عادلانه روز به هر کس که بخرد می‌فروشیم و ارز دریافت می‌کنیم نه چیز دیگری. ما فقط به آفریقای جنوبی و اسرائیل نفت نخواهیم فروخت.» به نظر می‌رسد که خمینی با مردندی می‌خواهد با توجه به ترس آمریکا از نفوذ شوروی در ایران، با بزرگنمایی جریان وابسته حزب توده، نظر غرب را برای حمایت از خودش جلب کند. خمینی در پاسخی که یک روز بعد به طرف آمریکایی منتقل شد، اطمینان داد که فروش نفت به غرب و «همکاری با کمپانی‌های خارجی از جمله آمریکایی‌ها» ادامه خواهد داشت و «با دوستی و احترام متقابل» رابطه ایران و آمریکا می‌تواند حفظ شود.

در سومین پیام به کارتر، خمینی ضمن اشاره به حفظ روابط دوستانه با شوروی به شرطی که در امور داخلی ایران دخالت نکنند، تاکید کرده است: «اما ما خود را با مردمی که به خدا معتقدند نزدیکتر حس می‌کنیم تا با ملحدین خدانشناس». در این پیام‌ها هر دو طرف بر برخی خواسته‌ها، مواضع و شعارها پافشاری می‌کنند، در عین حال، به ویژه از جانب خمینی خبری از لحن تند ماه‌های بعدی نیست. او در تمام پیام‌های خود از آمریکا می‌خواهد نظامیان را مهار کند، مانع کودتا در ایران شود و در مقابل وعده می‌دهد حکومت آینده «صادرکننده انقلاب به سایر کشورهای منطقه» نخواهد بود و اگر بختیار و ارتش در امور دخالت نکنند و «ما ملت را ساکت کنیم ضرری برای آمریکا ندارد». به رغم این وعده‌ها خمینی در پیام نوروزی سال ۵۹ گفت: «ما باید از مستضعفین جهان پشتیبانی کنیم. ما باید در صدور انقلابمان به جهان کوشش کنیم و تفکر اینکه ما انقلابمان را صادر نمی‌کنیم کنار بگذاریم؛ زیرا اسلام بین کشورهای مسلمان فرقی قائل نمیشود؛ و پشتیبان تمام مستضعفین جهان است.»

خمینی در پنجمین پیام محرمانه خود به کارتر گفته است: «وقتی من دولت موقت را اعلام کنم خواهید دید که رفع بسیاری از ابهامات خواهد شد و خواهید دید که ما با مردم آمریکا دشمنی خاصی نداریم و خواهید دید که جمهوری اسلامی که بر مبنای فقه و احکام اسلامی استوار است چیزی نیست جز بشردوستی و به نفع صلح و آرامش همه‌ی بشریت است.»

«لحن آشتی‌جویانه خمینی در برابر آمریکا زیاد دوام نیاورد. حاکمان جدید ایران گرچه در روزها و هفته‌های ابتدای قدرت گرفتن، درباره حفظ یکپارچگی ارتش و خروج بی‌درسر نظامیان و مستشاران آمریکایی از ایران خواسته‌های واشنگتن را برآوردند، چند ماه بعد تغییر رویه دادند؛ تا جایی که خمینی اشغال سفارت و گروگان‌گیری دیپلمات‌های آمریکایی را انقلاب دوم خواند. از آن زمان آمریکا «شیطان بزرگ» شد، حامیان حکومت موظف شدند هر چه فریاد دارند بر سر آمریکا بکشند و «صدور انقلاب اسلامی» در سرلوحه سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی قرار گرفت.» (حمید حمیدنژاد، روابط ایران و آمریکا، نامه نگاری خمینی-کارتر، دویچه وله فارسی، 2015/11/15)

براساس توافق‌های حاصل شده در این مذاکرات، برخی از اعضای شورای انقلاب در ایران (از جمله مهندس بازرگان، دکتر بهشتی و موسوی اردبیلی) مامور می‌شوند تا با سران ارتش (ارتشبد قره باغی)، مقامات امنیتی (ارتشبد فردوست و سپهبد ناصر مقدم) رئیس مستشاران، ویلیام سولیوان سفیر و ژنرال هایزر تماس‌ها و هماهنگی‌هایی برقرار نمایند. هدف این تماس‌ها و هماهنگی‌ها انتقال مسالمت آمیز قدرت با کسب رضایت مقامات امنیتی- نظامی شاه و جلوگیری از کودتا یا اقدامات خارج از کنترل آن‌ها بود. از همان روزهای مطرح شدن خمینی، آمریکا از طریق واسطه با او در تماس مستمر بود. اهداف پنهان خمینی که از دید آمریکا و متحدانش نیز پنهان بود، در مرحله نخست تثبیت هژمونی خود و ابواب جمعی اش بود، که با تصویب قانون اساسی ولایت فقیه عملی گردید. در فاز بعدی سرکوب نیروهای مترقی و سکولار در دستور کار قرار گرفت. به موازات آن استراتژی صدور بحران و جنگ از طریق اهداف بنیادگرایانه نظام ارتجاعی ولایت فقیه شکل گرفت.

رژیم خمینی زیر چتر سیاست آوانتاریسم و هژمونی طلبی برآمده از دکترین ولایت فقیه، کوشید تا فضای داخل کشور را مسموم کرده و با پهن کردن تور اختناق و سرکوب هر صدای مخالف، هدف اصلی خودش که همانا سودای خلافت در جهان اسلام بود را پی‌گیری نماید. خمینی از زمانی که در نجف در عراق بود،

تشکیل خلافت اسلامی به رهبری خودش را در کتابهای خود بنام «حکومت اسلامی» و «کاشف الغطاء» ترسیم کرده بود. بدین ترتیب پا براریکه قدرت نهاد و استبداد دینی را جایگزین استبداد سلطنتی کرد. در این راستا کشورهای که بخشی از جمعیت آنها را شیعیان تشکیل می دادند (عراق - افغانستان - لبنان - بحرین - یمن - سوریه و عربستان سعودی) را در صف مقدم نفوذ خود قرارداد. خمینی از فردای حاکمیت لیگارشوی دینی در ایران، استراتژی برون مرزی اش را با تکیه به ایدئولوژی ولایت فقیه ترسیم نمود. از آنجائیکه نظام خمینی جایگاه خود را مرکز ثقل جهان اسلام یا ام القراء اسلام ارزیابی می نمود، استراتژی صدور بنیادگرایی اش نیز با استناد به تلقی ایدئولوژیکی اش از جایگاه خود در جهان اسلام، شکل گرفت. بر این سیاق چهار مرکز مهم در جهان اسلام، هدف تهاجم ایدئولوژیک خمینی و جانشین او خامنه ای قرار گرفت:

اول- عراق که به دلیل وجود اماکن متبرکه، از نظر شیعیان مقدس است. همینطور حوزه علمیه نجف در عراق، قرنهای مرکز تعلیم علمای شیعه بوده و رقیبی برای حوزه علمیه قم در ایران محسوب می شود.

دوم- بیت المقدس در اراضی اشغالی فلسطین، که مسجد پیغمبر اسلام (مسجدالاقصی) در آنجا واقع شده است.

سوم- عربستان سعودی به دلیل حضور مکه معظمه، خانه خدا و مسجد و مرقد پیامبر اسلام در مدینه و همچنین تلاش برای کوتاه کردن دست حکومت وهابی عربستان از مکه و مدینه.

چهارم - سوریه به دلیل موقعیت استراتژیک همسایگی با ترکیه و اسرائیل و داشتن حکومت شیعه و وجود اماکن متبرکه شیعه.

برپایه این استراتژی، رژیم با اتخاذ تاکتیک های مشخصی اهداف صدور بنیادگرایی منطقه ای اش را طی سه دهه پی گیری نمود. با عنایت به این شاخص استراتژیک است که در عراق آشوب کرد و جنگ ضد میهنی را مدت هشت سال ادامه داد، و اکنون نیز در عرصه سیاسی، اقتصادی و نظامی در عراق نفوذ کرده است. در لبنان حزب الله را تأسیس نمود تا اهداف رژیم در فلسطین اشغالی را دنبال کند. از حماس حمایت نظامی، مالی و لجستیکی کرد تا در گام اول یاسر عرفات و سازمان الفتح راتضعیف کند، و در گام بعدی به تشکیل یک حکومت بنیادگرا در فلسطین اقدام نموده تا منطقه بیت المقدس را در کنترل خود قرار دهد. به عبارتی دفاع از حقوق مردم فلسطین، تزویری جهت پیشبرد اهداف واقعی اش در منطقه خاورمیانه می باشد. و در سوریه برای حفظ حکومت خاندان اسد بوده است. به دنبال آن با استناد به قانون اساسی خودش، صدور بنیادگرایی به دیگر نقاط سنی نشین مسلمان بسط و توسعه داد.

شانتاژ، باج خواهی و گروگانگیری که از مصادیق بارز و اصول جدا ناشدنی هویت سیاسی و حقوقی رژیم خمینی بود، جایگزین دیپلماسی گردید. اما در پی توافق با آمریکا به برخی تعهدات خود که در راستای منافعش بود نیز جامعه عمل پوشاند:

الف: درست قبل از آن که نیروهای مترقی و سکولار این فرصت را داشته باشند تا از ضربات و اختناق سال ها سرکوب حکومت شاه رها شوند، صفوف خود را مستحکم کنند و نفوذ و قدرت خود را افزایش دهند، عمده ترین حساسیت ها و خواست های آمریکا و غرب توافق و تفاهم حاصل شد. به عبارتی خمینی به دلیل ماهیت ارتجاعی خود فرصت را مغتنم شمرده و به سرکوب نیروهای مترقی و چپ همت گمارد و با یک تیر دو نشان زد.

ب: خمینی به آمریکا نشان داد که دغدغه از نیروهای مترقی و چپ، چه مستقل و چه وابسته به بلوک شرق بی مورد است. به عبارتی، بنیادگرایی خمینیسم قادر است زیر ماسک اسلام، نیروهای دموکراتیک و گروههای انقلابی را یک به یک سرکوب نماید و این اطمینان را داشت که آمریکا و غرب در این راستا سکوت خواهند کرد. شایان ذکر است که نیروی استعماری بنابه طبیعت خود مخالف ترقی و استقلال ملت های تحت نفوذ است و چون احزاب ملی در صدد ترقی و تعالی ملت خود هستند، خواهی خواهی مورد خصومت نیروهای استعماری قرار خواهند گرفت. نمونه بارز آن دشمنی استعمارگران و شکل دادن کودتا علیه دولت ملی سالوادور آلنده در شیلی در سال 1973 و دولت زنده یاد دکتر مصدق فقید در ایران است. البته در «استعمار نو» به شکل غیر مستقیم این وظیفه به عهده طبقه حاکمه (رابط) است.

ج: و از طرف دیگر با استفاده از تز کمربند سبز، که محصول تضاد ابرقدرتها و دوران جنگ سرد بود، توانست خلافت بنیادگرایی خود را برقرار کند. به این ترتیب خمینی این توفیق را داشت تا با سازش با آمریکا و متحدینش، مسیر انقلاب را به سمتی که توافق شده بود سوق دهد. با قاطعیت می توان گفت که بدون زوبندهای محرمانه خمینی با آمریکا، انقلاب ایران توسط موج سواران مرتجع به سرقت نمی رفت. جالب این است که آمریکا نیز فریب این آخوند ماکیاولیست را خورده و به دام آن گرفتار شد تا آنجاییکه ریاست جمهوری کارتر که مسیر سازش با خمینی را هموار کرد را مغلوب گروگانگیری کرده و انتخابات را به رقیب خود ریگان واگذار نماید.

در شرایطی که هزاران جان فدای آزادی ایران از یوغ استبداد سلطنتی شد و در شرایطی که مبارزه نیروهای پیشرو مترقی همچون مجاهدین خلق و فداییان خلق رژیم شاه را نامشروع نمود، سارق انقلاب با معامله در پشت پرده صحنه مبارزات مردم چهره از نقاب فریبکاری برداشت و از فردای حاکمیت شوم خود ایران به اسارت ارتجاع گرفتار شد. این انتقال منظم قدرت (تز برژنسکی)، با همکاری و هماهنگی مقامات امنیتی-نظامی رژیم شاه با خمینی و بیت او و درست قبل از خروج شاه و بازگشت خمینی، انجام شد. و خمینی و ابواب جمعی اش با کمک نهضت آزادی توانستند به سهولت قدرت را در دست بگیرند؛ بدینگونه صفحه تاریکی در تاریخ معاصر ایران گشوده شد. واقعیت این است که خمینی از ابتدا دنبال حکومت اسلامی و بقول خودش خلیفه ای بود که دست ببرد و چشم درآورد. با خلیفه بایستی بیعت کرد و هرچه میگوید را بعنوان امر و نهی خدایی پذیرفت. در این ایدئولوژی ارتجاعی حاکمیت از آن خداست که بوسيله

ولی فقیه (همان خلیفه) اعمال میشود (تفکر ماکیاولیستی)، و وارد کردن منتخب مردم در حاکمیت یک شرک است! اما در انقلاب ضد سلطنتی مردم ایران، که یکی از شعارهای اصلی آنها آزادی بود، انتخابات را به خمینی تحمیل کردند. «خمینی فی الواقع حکومت اسلامی میخواست و نه جمهوری اسلامی! خمینی تا آنجا که در توانش بود، تلاش کرد که سر و ته این انتخابات تحمیلی را بزند تا خلافت یا حکومت اسلامی اش را راه بیندازد. مجلس مؤسسان را به خبرگان قانون اساسی تغییر داد تا با چیدن مهره های خودش و حذف انقلابیون، قانون اساسی که محورش ولایت فقیه باشد را بیرون بیاورد. بعد مجلس شورای ملی ایران که در قانون اساسی دست پخت همین خبرگان تصویب شده بود را نیز به مجلس شورای اسلامی تبدیل کرد. و با شورای نگهبان و نظارت استصوابی انتخابات مردم را به انتخابات در کادر نفرات مورد تأیید ولی فقیه تقلیل داد.» (6) در خارج از مرزهای کشور با شعار صدور انقلاب که در واقع صدور بنادگرایی بود استراتژی خود را به پیش برد. خمینی با دو خصیصه عوام فریبی (دماغوژی) و ماکیاولیستی توانست اختناق در داخل و تروریسم افسارگسیخته دولتی و بنیادگرایی را در سطح خاورمیانه نهادینه کند و بدین ترتیب نظامی فاسد و مرتجع را در ایران بنا نهاد.

منابع:

(C=9. – (1&http://modernhistoryproject.org/mhp?Article=FinalWarning

.Peter Dale Scott, "The Road to 9/11: Wealth, Empire, and the Future of America Hardcover", September 4, 2007 -(2)

http://www.historycommons.org/entity.jsp?entity=henry_precht_1

State Department official Henry Precht will later recall that Brzezinski had the idea "that Islamic forces could be used against the Soviet Union. The theory was, there was an arc of crisis, and so an arc of Islam could be mobilized to contain the Soviets." [SCOTT, 2007, PP.

[67

.Mike Evans, Jimmy Carter, A Carter / Obama Plan that will not work, page 174, Time Worthy Books, Phoenix, 2009 -(3)

.F.William Engdhal, A Century of War, Anglo-American Oil Politics, page 204-206, Progressive press, California, 2012 -(4)

.Christian Emery, " US Foreign Policy and the Iranian Revolution", page76, Palgrave, Macmillan, 2013-(5)

(6)- هادی روشن روان، خامنه ای در بن بست انتخابات خبرگان، «همبستگی ملی»، 22 دی 1394.

منبع خبر سایت همبستگی ملی

https://www.hambastegimeli.com